



برای ترویج فرهنگ کتابخوانی به ما بپیوندید

<https://telegram.me/caffetakroman>



## اختصاصی کافه تک رمان

وان شات بلندتر بگو که دوستم داری | نوشته شقایق لام / مائده اف

telegram.me/caffetakroman

چشم خیره ست به صفحه ی تلویزیون .

همه ی حواسم ، روی این قضیه معطوفه که صحنه ای از تماشایی ترین فیلم زندگیم رو از دست ندم .

فیلم رو عقب می زنم ، نمی دونم برای چندمین بار !

می خنده و بی پروا صورتم رو می بوسه .

صورتش رو عقب میکشه .

فیلم رو نگه می دارم .

خیره می شم به چشم هاش !

عشق ، تو عمق نگاهش جا خوش کرده .

نگاهم از صفحه ی تلویزیون ، از نوید اون روز ها ، سر می خوره روی قابِ عکسی که جا خوش کرده روی دیوار ، نوید این روز ها !

فیلم رو پخش می کنم ، عقب می زنم ، شاید برای صدمین بار !

نوید اون روز ها من رو می بوسه .

لحظه ی بوسیدنش رو متوقف می کنم .

خیره میشم به تصویرِ روی دیوار .

دست می کشم روی صورتم .

آخرین بار ، کی من رو بوسیده ؟

یادم نمی آد... یادم نمی آد...

بوسه به کنار ، اصلا آخرین باری که عمیق نگاهم کرد رو یادم نیست !

اگه این فیلم به یادموندنی عروسی نبود ، اگه تکرار هزار باره ی این صحنه های ضبط شده نبود ، یادم می رفت که نوید هم

بلد بود بگه "دوستت دارم" ، بلد بود عمیق و عاشقانه نگاهم کنه !

نا خود آگاه بلند می شم .

کشیده میشم به سمتِ آینه ی قدی که گوشه ی هال ، بهم دهن کجی می کنه !

می رم و مقابلش می ایستم .

تصویرم بهم می خنده !

چشم هام دلتنگ می شه و تصویرِ تو آینه ، باز هم می خنده !

چشم هام طرح حسرت می گیرن و تصویرِ تو آینه طرح تمسخر !

چشم هام به اشک میشینن و تصویر دوباره و دوباره بهم می خنده !

## اختصاصی کافه تک رمان

دست هام و می کشم روی صورتم !  
سارای غمگین این روز ها رو نمی فهمم .  
می فهمم ، فقط نمی خوام به روی خودم بیارم که فهمیدم .  
شدم آینه ای از نوید.  
آینه ای از نوید این روز ها .  
اگه بخنده ، می خندم !  
نخنده ، شکل بی تفاوت و نامفهومی از سارا می شم .  
سرد می شم .  
می شکم .  
نگاهش میکنم و زیر لب می گم :  
"دیگه دوستم نداری ؟"  
تصویرش که حرف نمی زنه ، اما اگه خودش بود ، قطعاً می گفت :  
"می دونی که دوستت دارم ، پس نپرس!"  
و من ، چقدر متنفرم از این دونستن .  
چرا نمی فهمید که تو این مسئله ، نادون ترین موجود روی زمینم ؟  
"دوستت دارم " که دونستنی نیست ، شنیدنیه !  
باید بشنوی !  
بشنوی و خیال پردازی کنی !  
خیال پردازی کنی و نری تو فکرای دیگه ، دیوونه نشی ، سرد نشی ، بی تفاوت نشی !  
اعصاب شنیداریم به شدت ، منتظرن . منتظرن که پالس های جمله ی دوستت دارم رو به مغزم ببرن .  
ثبت بشن تو قسمت حافظه ی شنیداری ذهنم !  
حواسم ، پرته .  
رو هر نقطه ای که متمرکزش می کنم ، دست از پا دراز تر ، بر میگردد روی اولین خاطره !  
اولین دوستت دارم !  
اولین بوسه !  
اولین عاشقانه !  
بدجوری افتادم روی دور تکرار .  
می چرخم تو خونه . بزرگ تر و لوکس تر از قبلیه .  
همه چی درسته و سر جا !  
آشپزخونه تمیزه و غذا روی گاز در حال پختنه .



## اختصاصی کافه تک رمان

یه ذره هم گرد و غبار روی وسایلِ خونه نیست .

اما دلم ...

حواسم...

چشم می گیرم از آینه های دقِ خونه !

کنترل و بر میدارم و سیاه می کنم صفحه ای رو که در عین القای شادی ، شده تراژدیِ این روز های تکراری م.

دیگه داره دلم بهم می خوره از تداعی این خاطره ها .

دیگه دلم خاطره نمی خواد . دلم تازگی می خواد .

کنترل رو روی میز ، رها می کنم و می رم سمت اتاق خواب .

آینه ی این اتاق هم بهم دهن کجی می کنه .

لغت به همه ی آینه های خونه ، خصوصا از نوعِ دق!

لعنتش می کنم اما نمی تونم چشم ازش بگیرم ! این منم ؟ سارای نوید؟

نه ... منم... سارای خالی ! سارای تنها ! بدونِ نوید .

روانشناس برنامه ی سلامت صبح چی می گفت ؟

" مقابل آینه بایست ، خودت رو در آغوش بگیر و به خودت بگو : تو دوست داشتنی ترین موجودِ جهان هستی "

گفتم این حرف رو ، یک بار که نه . ده بار پشت سر هم . اما بعد از گفتنِ هر کدام ، دوست داشتنی ترین موجودِ خونه هم

نشدم . چه برسه به جهان !

با حلوا حلوا گفتن که دهن شیرین نمی شه !

دلم دوستت دارم های نوید رو می خواد .

فقط با اوناست که حالم خوب میشه .

دست می کشم به ابرو های پر شدم .

نگاهم کشیده می شه به سمت لباس های بی روح تو تنم .

منم خیلی وقته که شبیه سارای تو فیلم نیستم .

هر دو تامون رنگ عوض کردیم .

رنگِ بی تفاوتی گرفتیم .

مهم نیست که کی اول شروع کرد . کی بی تفاوت تر شد . کی ساکت تر شد . کی دور تر شد .

اصل ، یکنواختی بود .

مگه نباید شبیه هم می شدیم ؟ یه روح در دوبدن !

کجا اشتباه رفتیم که من شدم روح سرگردان این خونه

و نوید یه روح همیشه عاصی.

روزها به ما رنگ تکرار زدند یا ما رنگ تکرار به روزها؟

## اختصاصی کافه تک رمان

دنبال مقصر که بگردی حتی می تونی به عقربه های ساعت هم گیر بدی که چرا دیر یا زود می گذرند!  
نگاهم از داخل آینه ، به تخت خوابمون افتاد !  
فقط رو اون تخت بود که من و بهتر می دید !  
محبت هایی که رو تخت سر باز می کردند ، به یه ساعت نرسیده فراموش می شدند !  
محبت هایی که شکل روز مرگی گرفته بودند !  
شکل انجام وظیفه !

روابطمون هم شکل گل های خشکیده ی کنار آینه، رنگ زندگی نداشتند .  
درست مثل همون گل ها بودند ، اما بدون رنگ ، بدون بوی خوش !  
فقط بودند !

این بار به خودم دقیق تر نگاه می کنم ؛ به شکل جدیدی از سارا !  
و امیدوارم که شکل جدیدی از نوید رو ببینم !

شکل جدید از نوید که بیاد و تکلیف تنهایی هام و روشن کنه .

بیاد و یادم بره این روزهای تکراری و ...

بیاد تا "ما" رنگ بدیم به این بی رنگی کشنده ...

انقدر خونه غرق در سکوت ، که من صدای واضح چرخش کلید و می شنوم !  
پر می شم از حس های متضاد .

پر می شم از هیجانِ ایجادِ خاطره های جدید .

می آد تا هال ، می رم بیرون .

می آد و می رم و تنهایی ها می میرن !

می رم جلو و شکل ناواضح و نامفهومی از سلام ، از بین لب هام خارج می شه .

و جواب این ناواضح نامفهوم می شه " مهمون داریم ؟"

می شکنم . نه از حرفش . از خودم ، از سارا ، از مقصر بودنم . از این که این حس و بهش دادم که هر وقت مهمون داشته باشیم آراسته ام .

منم بد کردم !

لب می زنم " نه " !

و خیره می شم به رنگ تعجب چشم هاش .

جلو میرم .

مهم نیست که من پیش قدم می شم .

هر دو مقصریم و نیستیم ، و این اصلا مهم نیست .

## اختصاصی کافه تک رمان

مهم اینه که نذارم زندگیمون از دست بره .  
نذارم عاشقانه های نوید تو خونه بمیره و جایی دیگه متولد شه .  
نذارم که خودم رنگ و بوی افسردگی بگیرم .  
نذارم که این زندگی...  
دیگه فکر نمی کنم . فکر کردن جایز نیست .  
جلو میرم و دست هام همه ی نوید و به آغوش می کشه .  
نوید با تنهایی هام همدست شده .  
در آغوش می کشمش و دستش و از دست تنهایی جدا می کنم .  
عین خود مرگه دست ها معلقش روی هوا !  
اما وقتی رو تنم می شینن ، وقتی فشرده می شم توی آغوشش ، زندگی پا می گیره ، عشق به خودش می آد .  
لبخند می شینه روی لب هام.  
می شنوم "چی شده دیوونه؟"  
لب می زنم "هیچی" و دلم گواه یه تغییر بزرگ رو می ده.  
دلم گواه خوش میده و کلمه ی "دوستت دارم" میون بغض و لبخند ، از بین لب هام خارج می شه .  
لحظه ها به سکوت می گذرن و بالاخره می شنوم اون جمله ای رو که بخاطرش امروز ، دنیا رو بهم زدم !  
"منم دوستت دارم"  
بیشتر خودم و تو آغوشش جا می کنم و می گم "بلندتر ... بلندتر بگو که دوستم داری !"

[telegram.me/caffetakroman](https://telegram.me/caffetakroman)